

در سایه حکومت قانونی

محمد توحیدفام

استادیار دانشکده علوم سیاسی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی



- در سنگر آزادی

- فریدریش اوگوست فون هایک

- عزت الله فولادوند

- لوح فکر

- ۱۳۸۲، ۲۷۲ صفحه، ۲۲۰۰ نسخه، ۲۰۰۰ تومان

است. این مقدمه به قلم توانای مترجم کتاب در ۶۰ صفحه نگارش یافته است. آوازه و شهرت اصلی هایک درخصوص طرفداری او از آزادی فردی، نظم خودجوش بازار و حکومت قانونی است؛ همان گونه که از عناوین مقالات کتاب پیداست، در این مجموعه ابعاد مختلف اندیشه هایک مورد توجه قرار گرفته است. در این نوشتار سعی شده عمدتاً نظریات هایک حول محور دموکراسی بررسی شود.

هایک و دموکراسی

هایک فیلسوف و اقتصاددان نئولیبرال اتریشی تبار و برنده جایزه صلح نوبل سال ۱۹۷۴، به کمینه سازی قدرت دولت و تقویت تواناییهای جامعه و فرد اعتقاد دارد. وی در کتاب راهی به سوی بردگی برنامه ریزی متمرکز و دخالت دولت در اقتصاد را زمینه پیدایی توتالیتراریسم و محو آزادی فردی قلمداد کرده است، اما اثر مهم وی در این زمینه بنیان آزادی است. بنا به اعتقاد هایک، دخالت در اقتصاد به بهانه تأمین عدالت اجتماعی، اصل آزادی منفی را خدشه دار کرده است. آزادی منفی، به زعم وی، فقدان هرگونه اجبار خارجی یا وابستگی به اراده خودسرانه دیگران است و قانون تنها حافظ این نوع آزادی محسوب می شود. این چنین است که هایک دموکراسی را به معنای حکومت قانون، قطع نظر از ماهیت حکام و نحوه انتخاب آنان، می داند. اما به نظر او، ممکن است قوانین خودسرانه وضع شده باشند، به گونه ای که موجبات تحمیل اراده خودسرانه دولت را بر فرد فراهم سازند. لذا، وی میان دو نوع قانون تمیز داده است؛ یکی قواعد رفتار عادلانه و

هایک (۱۹۹۲-۱۸۹۹ م.) یکی از ژرف اندیش ترین مدافعان آزادی فردی و اقتصادی بود. از ویژگیهای بارز او گرایش اولیه اش به اقتصاد سوسیالیستی و سپس تحول اندیشه وی در تقابل با نظامهای متمرکز برنامه ریزی شده است، به گونه ای که امروزه نام هایک یادآور ضدیت با نظامهای توتالیتر و مداخله دولت است.

در سنگر آزادی مجموعه مقالات گوناگونی از این نویسنده بزرگ است؛ که مترجم کتاب به لحاظ آشنایی با ابعاد گوناگون اندیشه های او از میان کتب، مقالات و سخنرانیهای ایشان گزینش کرده است که عمدتاً برگرفته از مطالب کتابهایی چون راهی به سوی بندگی (۱۹۴۴)، بنیان آزادی (۱۹۶۱)، قانون، قانونگذاری و آزادی (۱۹۷۳-۷۸) و مطالعاتی در فلسفه، سیاست و اقتصاد (۱۹۶۷) است.

عناوین این مقالات عبارتند از: ۱. چرا فرومایه ترین عناصر در صدر می نشینند؟ ۲. پایان حقیقت ۳. کاربرد شناخت در جامعه ۴. معضل لاینحل تخصص ۵. مسئولیت و آزادی ۶. اقسام خردگرایی ۷. آزادی اقتصادی و حکومت انتخابی ۸. پیام آدام اسمیت به زبان امروزی ۹. مرده ریگی به نام عدالت اجتماعی ۱۰. دموکراسی به کجا می رود؟ ۱۱. سوسیالیسم و علم.

مقدمه کتاب شامل شرح حال مبسوطی از فون هایک یکی از برجسته ترین اقتصاددانان و فیلسوفان قرن بیستم است. وی در حوزه های گوناگون علوم انسانی آثار متنوعی از خود برجای گذاشته و سیاستهای اقتصادی - اجتماعی دولتهای صنعتی غرب و چهره جهان را در نیمه دوم قرن بیستم عمیقاً دگرگون ساخته

بزرگ‌ترین و مهم‌ترین محدودیت اختیارات دموکراسی اصل تفکیک قوا بود که با ظهور مجامع نمایندگان منتخب به طور کلی از میان رفت و ریشه این گرفتاری، مجالس به اصطلاح قانون‌گذاری بوده‌اند که بر طبق تصور نخستین نظریه‌پردازان حکومت انتخابی به قانون‌گذاری به معنای بسیار مشخص و محدود این کلمه محدود می‌شدند و اکنون به صورت هیئتهای حکومتی برخوردار از قدرت مطلق درآمده‌اند. به این ترتیب آرمان قدیمی حکومت قانون یا حکومت تابع قانون نابود شده است. نمایندگان اکثریت هر اقدامی را که برای حفظ پشتیبانی اکثریت به مصلحت بدانند، پارلمان دارای حق حاکمیت قادر به انجام آن است. ولی شوخی بسیار زشتی است که نمایندگان منتخب اکثریت بر هر آنچه درباره آن تصمیم بگیرند، نام قانون بگذارند و بر هر بخشنامه‌ای که صادر کنند هر قدر هم به سود و یا زیان گروهی از افراد باشد، بر آن حکومت قانون اطلاق کنند. به نظر هابیک، اینکه هنگامی که اکثریت اعمال حکومت را تأیید کنند، حکومت قانون حفظ شده است، به جز بازی با الفاظ نیست. هابیک در باب طرفداری از حکومت قانون تا بدانجا پیش می‌رود که می‌گوید: «گرچه دلایل قوی بر ترجیح حکومت دموکراتیک محدود بر حکومت غیردموکراتیک وجود دارد، باید اعتراف کنم که من حکومت غیردموکراتیک ولی تابع قانون را به حکومت دموکراتیک نامحدود ترجیح می‌دهم.» حکومت تابع قانون در نظر وی ارزش والاتری دارد و همین ارزش والاتر بود که روزگاری امید می‌رفت پاسداران دموکراسی در حفظ آن بکوشند. بر این اساس، هابیک ادعای پیروزمندان پارلمان بریتانیا را مبنی بر اینکه حق حاکمیت را در دست گرفته است و می‌تواند حکومت کند بی‌آنکه تابع هیچ قانونی باشد، به منزله اعلام مرگ آزادی فردی و دموکراسی می‌داند. به نظر او، در قرن هجدهم مجلس عوام با به کرسی نشاندن این ادعای خود که اختیار خزانه عمومی منحصر با او است، بدین وسیله در عمل منحصرأ کنترل حکومت را به دست گرفت.

هابیک به تدریج این باور را تقویت می‌کند که در مورد آنچه ما آن را مجلس قانون‌گذاری می‌نامیم هیچ موافقت واقعی اکثریت وجود ندارد و حمایت از آن در نتیجه معامله به دست آمده است و چون هر تصمیم این مرجع حکومتی دارای حق حاکمیت «قوت قانونی» دارد، اعمال حکومتی آن نیز محدود به حدود قانون نیست و بدتر اینکه دیگر نمی‌توان گفت جواز آن، عقیده اکثریت مردم است.

هابیک باتوجه به انتقاداتی که بر دموکراسی نامحدود وارد می‌کند راه خروج از این وضعیت و مشکل به وجود آمده را در تقسیم وظایف قانون‌گذاری و حکومتی میان

دیگری امریه‌های حقوقی. از دید هابیک، قانون واقعی با امریه حقوقی تفاوت دارد. مصوبات مجالس قانون‌گذاری الزاماً به معنای نخست نیستند. به نظر هابیک، قانون واقعی اصولاً باید بازدارنده باشد. این قانون ضامن آزادی فردی و حوزه زندگی خصوصی است. قواعد اخلاقی به نوعی بازدارنده‌اند، در حالی که قانون مثبت یا آمرانه همانند امریه حکومتی، حدود آزادی فردی را محدود می‌سازد. قانون منفی، ضامن آزادی افراد است و دولت باید با توسل به همین قوانین بازدارنده، حوزه‌های خصوصی زندگی فرد و آزادی او را تأمین کند. به همین دلیل معیشت، درآمد و مسکن - که از امور ماهوی مربوط به زندگی فردند - در حوزه سازوکار بازار قرار می‌گیرند و از محدوده صلاحیت دولت خارج می‌شوند.

درباره دموکراسی تعاریف، نظریه‌ها و قضاوتهای متفاوتی ارائه شده است، ولی بی‌گمان یکی از بزرگ‌ترین منتقدان دموکراسیهای دنیای امروز هابیک است. او بر این باور است که برخلاف آنچه روزگاری امید آن می‌رفت، دموکراسی حفاظ کاملاً مطمئنی در برابر جبرایت و ستمگری از کار در نیامده است. به نظر

هابیک، امروزه آنچه اعتقاد به دموکراسی را در معرض خطر قرار می‌دهد مفهوم اساسی دموکراسی نیست، بلکه معانی التزامی افزوده‌ای است که به مرور زمان به مفهوم بنیادین این شیوه خاص تصمیم‌گیری اضافه شده و محتوای آن را این چنین وسعت داده است، و روشی سالم برای رسیدن به تصمیمات سیاسی مورد پذیرش عام، اکنون به بهانه‌ای برای اجرای اهداف عمدتاً تساوی‌طلبانه بدل شده است. قرن‌ها به منظور محدود ساختن اختیارات حکومت کوشش می‌شد، اما ناگهان عقیده بر این قرار گرفت که کنترل حکومت توسط نمایندگان اکثریت مردم ضرورتی برای هیچ نظارت دیگری بر اختیارات حکومت باقی نمی‌گذارد و از همه ضمانتهای گوناگون مبتنی بر قانون اساسی که در طول زمان به وجود آمده بود، می‌توان صرف نظر کرد. به اعتقاد هابیک، دموکراسی نامحدود به این شیوه پدید آمد و مشکل امروز همین دموکراسی نامحدود است. اگر نهادهای خاص دموکراسی نامحدود امروزی مآلاً با شکست مواجه شوند، الزاماً بدان معنا نیست که خود دموکراسی اشتباه بوده است، بلکه باید گفت که ما از آن به نادرست استفاده کرده‌ایم. ولی در نهایت، شکلی از حکومت که در آن هر اکثریت موقتی تصمیم بگیرد که موضوعات مورد پسندش باید یکی از امور عام و مشمول کنترل آن محسوب شود، زشت و انزجارآور است.

هابیک بر این باور است که

هابیک به تدریج این باور را تقویت می‌کند که در مورد آنچه ما آن را مجلس قانون‌گذاری می‌نامیم هیچ موافقت واقعی اکثریت وجود ندارد و حمایت از آن در نتیجه معامله به دست آمده است و چون هر تصمیم این مرجع حکومتی دارای حق حاکمیت، «قوت قانونی» دارد، اعمال حکومتی آن نیز محدود به حدود قانون نیست و بدتر اینکه دیگر نمی‌توان گفت جواز آن، عقیده اکثریت مردم است



تعیین می‌کند و از جمله قوانین اساسی) و قانون‌گذاری (تغییرات روزمره ساختار قانونی که کار اغلب حکومت‌هاست) به تمایزی حساس قائل است. به نظر وی، شهروندان فقط در صورتی قادرند از آزادی بهره‌گیرند که قدرت دولت توسط قانون محدود شده باشد؛ یعنی با قوانینی که شاخص مرزهای عرصه عمل دولت‌اند مقید شده باشد. این اندرز لاک که، هرگاه قانون به پایان رسد استبداد آغاز می‌شود و این مفهوم که اگر قانون به درستی وضع شود، حکومتها را وادار به تضمین زندگی، آزادی و دارایی می‌کند، محور فعالیت هایک است. بنابر برداشت او، حکومت قانون شرایطی را فراهم می‌سازد که در آن افراد قادر خواهند بود در مورد اینکه چگونه از نیروها و منابع موجود استفاده کنند تصمیم بگیرند. از این رو، محدودیتی جدی فرا راه قدرت قهر و شرط آزادی افراد است. فقط دموکراسی قانونی می‌تواند آزادی را محور کار خود قرار دهد. از دیدگاه هایک، دموکراسی فی‌نفسه یک هدف نیست، بلکه وسیله و ابزار منفعت‌طلبانه‌ای برای کمک به تأمین عالی‌ترین هدف سیاسی یعنی آزادی است. بدین ترتیب، باید بر عملکردهای دموکراسی محدودیت‌هایی اعمال شود، حکومت‌های دموکراتیک باید محدودیت‌هایی را بر گستره فعالیت‌های مشروع خود بپذیرند، عرصه قانون‌گذاری حکومت توسط حاکمیت قانون محدود می‌شود و باید محدود شود. قانون‌گذاران نباید در حاکمیت قانون مداخله کنند، زیرا چنین دخالتی عموماً به کاهش آزادی منجر خواهد شد.

سراجام، دموکراسی قانونی هایک حد و مرزهای جامعه بازار آزاد و یک دولت حداقل را ترسیم می‌کند. شایان ذکر است که وی نظام مورد نظر خود را نوعی نظام عدم مداخله به شمار نمی‌آورد، زیرا هر دولتی تا اندازه‌ای در ساختار جامعه مدنی و زندگی خصوصی مداخله می‌کند. حکومت فقط با اعمال قواعد کلی می‌تواند به طور مشروع در جامعه مدنی مداخله کند، قواعدی که از زندگی، آزادی و دارایی به طور همه جانبه دفاع کند. به موجب این دیدگاه یک نظام آزاد، لیبرال و دموکراتیک با اعمال قوانینی که مشخص کند مردم چگونه باید ابزاری را که در اختیار دارند به کارگیرند، ناسازگار است. چنانچه حکومتها در صلاحیت آحاد مردم برای تعیین اهدافشان مداخله کنند، به حکومت‌هایی زورگو بدل می‌شوند. مثال بارزی که هایک از چنین اعمال فشاری به دست می‌دهد، آن نوع قانون‌گذاری است که می‌کوشد موضع مادی گروه خاصی از مردم را تغییر دهد یا به تعمیم عدالت اجتماعی یا توزیعی بپردازد. عدالت توزیعی همواره دریافت معینی از شایستگی و استحقاق را بر دیگران تحمیل می‌کند. براساس این دیدگاه، تخصیص منابع توسط یک قدرت مرکزی صورت

دو مجمع متمایز قانون‌گذاری و حکومتی می‌داند. این دو مجمع عمدتاً دارای یک ترکیب خواهند بود. به اعتقاد او، خصلت و شیوه کار و ترکیب مجالس فعلی را وظایف حکومتی چنان به نحوی کامل تعیین می‌کنند که دیگر این مجامع شایسته قانون‌گذاری به معنای صحیح نیستند. با ترکیب پیشنهادی هایک، به موجب قانون اساسی مجلس قانون‌گذاری محدود به گذرانیدن قوانین عام خواهد شد و هر دستور خاص یا تبعیض‌آمیزی که صادر کند از درجه اعتبار ساقط خواهد بود. چرا که از نظر او آنچه ما می‌خواهیم مجلس مقننه‌ای است که به وضوح نماینده افکار عمومی باشد نه منافع خاص، به‌گونه‌ای که اعضای آن نیز باید مردان و زنانی باشند که به اهداف درازمدت بیندیشند و تحت تأثیر احساسات و سلیقه‌های متغیر و زودگذر قرار نگیرند. این مهم در وهله اول به استقلال احزاب نیاز دارد، یعنی تأثیرناپذیری از میل به انتخاب مجدد. هایک نتیجه بسیار مطلوب تفکیک قوه حکومتی از قوه قانون‌گذاری را حذف بزرگترین علت تمرکز قدرت می‌داند. در این حالت، هایک برای نیل به این هدف، اصلاحی بنیانی را در قانون اساسی دموکراتیک پیشنهاد می‌کند. نیل به اهدافی خاص (تعیین سیاست) باید

در حیطه اختیارات مجمع حکومتی باشد و اعمال آن مجمع باید با قواعد قابل تنفیذ رفتار عادلانه محدود و مقید گردد. به زعم او، هر دو مجمع قادرند مجامع دموکراتیک انتخابی باشند، اما نحوه تأسیس آنها با هم متفاوت است.

مجمع حکومتی میدان مبارزه سیاست‌های حزبی از همین نوع آشنا خواهد بود، اما مجمع قانون‌گذاری نباید دستخوش سیاست‌های حزبی شود - این مجمع باید میدان تضارب آرا و افکار باشد و نه میدان تعارض منافع. این مجمع باید متشکل از افرادی باشد که نسبتاً معمر باشند و برای دوره‌ای طولانی (مثلاً ۱۵ سال) انتخاب شوند و انتخاب مجدد آنها ممکن نباشد. حاصل کار مجلسی خواهد بود مرکب از مردان و زنان در فواصل سنی ۴۵ تا ۶۰ سال که هر سال یک پانزدهم آنها جایگزین خواهند شد. مردان و زنانی که بدین ترتیب انتخاب می‌شوند در اوج شکوفایی ذهنی خود خواهند بود. هایک برای تکمیل این طرح، پیشنهاد دادگاه قانون اساسی را می‌دهد که وظیفه آن رفع تضادها و اختلافات دو مجلس و تضمین این امر است که هریک در حوزه صلاحیتی که قانون اساسی در مورد ایشان تعریف کرده است می‌مانند و از آن تجاوز نمی‌کنند. شاید به این طریق هنوز قادر به حفظ دموکراسی و جلوگیری از لغزش به سمتی شویم که آن را دموکراسی توتالیتر نامیده‌اند.

هایک در عمل بین قانون (قواعد کلی و اساساً ثابتی که شرایط عمل افراد را

هایک دموکراسی را به معنای حکومت قانون، قطع نظر از ماهیت حکام و نحوه انتخاب آنان، می‌داند

هم‌کثرت‌گرایان جدید و هم
نئومارکسیست‌ها به درک این نکته
رسیده‌اند که ناهمسانی قدرت و منابع
نه تنها در اقتصاد بازار منظم
باز تولید می‌شود، بلکه خود حکومت‌های
لیبرال دموکراتیک نیز

از آن دفاع می‌کنند



نظام قدرت صنفی و شرکتهای چندملیتی، منطبق عملیات بانکهای تجاری و رقابت اقتصادی بلوکهای قدرت مشخص می‌شود. در دنیای امروز نمی‌توان به صراحت از این ادعا دفاع کرد که بازارها سازوکارهای آزاد دارند و پاسخگوی انتخاب جمعی‌اند. البته استراتژی‌های یک در مورد عقب‌نشینی دولت از حمایت سیاسی قابل ملاحظه‌ای بهره‌مند شده است. این دستاورد تا اندازه‌ای از کسب موفقیت در ایجاد بدبینی، بی‌اعتمادی و نارضایتی گسترده از نهادهای مداخله‌گر و دیرپای دولت رفاہ ناشی می‌شود. این همه به معنای آن نیست که اغلب کسانی که از شیفتگی‌شان نسبت به جنبه‌هایی از دولت رفاہ کاسته شده است، نولیبرال‌اند، بلکه نشانگر تأکید بر شواهدی حاکی از وجود نارضایتی بارز در میان اقشار کم‌درآمد و زنان در مورد برخورد نهادهای دولت رفاہ و تلقی این اقشار از تأمین منافعی‌شان در قالبی انعطاف‌ناپذیرتر، پدرسالارانه‌تر و بوروکراتیک‌تر است. هابک با طرح این ادعا که مشکلات مذکور پیامد طبیعی دموکراسی توده‌ای به طور کلی و خط‌مشی‌های سوسیالیستی مداخله‌گر به طور اخص است، سرمایه‌سیاسی را با موفقیت از زیر ضربه این نارضایتی خارج کرده است. در عین حال، بی‌تردید بسیاری از احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات به تبع این حمله از گردونه خارج شده‌اند و محتمل نیست که استراتژی راست نو در بلند مدت تداوم داشته باشد. دلایل متعددی وجود دارد که از احتمال خطای استراتژیک مبنی بر عقب‌نشینی و ترسیم مجدد خط و مرزهای میان دولت و جامعه مدنی حکایت می‌کند. واگذاری حل مسائل بنیادین تولید و تخصیص منابع به بازار، باعث می‌شود ریشه‌های عمیق مشکلات دیرپای اقتصادی و سیاسی نادیده گرفته شوند: برای مثال، نابرابریهای گسترده درونی هریک از دولت‌های ملی و میان این دولت‌ها که منشأ کشمکش‌هایی قابل ملاحظه است، فرسودگی صنایع کارخانه‌ای در بسیاری از کشورهای غربی، در شرایطی که این صنایع در بعضی کشورهای دیگر مورد حمایت قرار می‌گیرند و از کمک‌های برنامه‌ریزی شده استفاده می‌کنند، و شکل‌گیری نوعی تقسیم کار جدید بین‌المللی. افزون بر این، در بافت اقتصاد سرمایه‌داری صنفی، کوشش به منظور تجدید ساختار دموکراسی لیبرال از درک ارزشهای بنیادین آن و در رأس همه، آزادی انتخاب، اتکاء به خود و کمک داوطلبانه جدایی‌ناپذیر است. (Butler, 1983:170)

در هر حال ناگفته نماند که امروزه نظام بازار آزاد با حداقل مداخله دولت در سایه تلاشهای اقتصاددانی نظیر هابک مورد پذیرش تمامی نظام‌های سیاسی اعم از چپ و راست قرار گرفته است. (Barry, 1976:10-15)

اما در وهله دوم، بحث حاکمیت قانون

می‌گیرد. به هر روی، ارزش خدمات افراد را تنها خود آنها می‌توانند منصفانه تعیین کنند و آن هم از طریق یک نظام تصمیم‌گیری که در دانش، انتخاب و تصمیمات آنها مداخله نکند. و تنها یک ساز و کار مناسب، از نظر هابک، برای تعیین انتخاب جمعی بر مبنای فردی وجود دارد و آن بازار آزاد لیبرال دموکراتیک است. نظام بازار آزاد مبنای یک دموکراسی لیبرال اصیل است. بازار می‌تواند هماهنگی تصمیمات تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان را بدون دخالت یک قدرت مرکزی، استفاده همه افراد از منابعی که در اختیار دارند در جهت دنبال کردن مقاصد خویش و تکامل یک اقتصاد پیچیده را بدون وجود نخبگانی که مدعی باشند می‌دانند کل نظام چگونه کار می‌کند، تضمین کند. نظام سیاسی، در مقام تصمیم‌گیری حکومتی، در مقایسه با بازار همواره نظامی شدیداً ناقص خواهد بود. لذا، هابک نتیجه می‌گیرد که سیاست یا عمل دولت باید همواره در حداقل و در عرصه عملیات یک دولت فوق لیبرال نگه‌داشته شود.

دموکراسی مبتنی بر بازار آزاد و دموکراسی قانونی در بوته نقد

بر اندیشه‌های هابک درخصوص دموکراسی قانونی و دموکراسی مبتنی بر نظام بازار آزاد لیبرالی انتقاداتی وارد است. در وهله اول، به نظر می‌رسد الگوی هابک از دموکراسی بازار آزاد لیبرالی همراه با مدل راست نو با نظام سرمایه‌داری صنفی جدید کاملاً ناسازگار است. این اندیشه که جامعه جدید به دنیای نزدیک می‌شود یا می‌تواند به تریج نزدیک شود که تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان بر مبنای برابر با یکدیگر برخورد کنند، در شرایط ناهمسانی گسترده قدرت و منابع، دست‌کم غیرواقع‌بینانه است. هم‌کثرت‌گرایان جدید و هم نئومارکسیست‌ها به درک این نکته رسیده‌اند که ناهمسانی قدرت و منابع نه تنها در اقتصاد بازار منظم‌آز تولید می‌شود، بلکه خود حکومت‌های لیبرال دموکراتیک نیز از آن دفاع می‌کنند. به نظر می‌رسد تبعیضی که در نتیجه این وضع در صحنه سیاسی پدید می‌آید تقریباً برای کلیه مکاتب نظریه دموکراتیک معاصر به جز «راست‌نو» قابل درک است. لیبرالیسم به طور کلی و راست نو به‌طور اخص تصویری از بازار ارائه می‌دهند که سازوکاری فاقد قدرت دارد و صرفاً عامل هماهنگی است و با این کار ماهیت تحریف‌کننده قدرت اقتصادی را در رابطه با دموکراسی نادیده می‌گیرند. (Hayek, 1981:20-22)

امروزه واقعیت به اصطلاح «بازار آزاد» با انگاره بغرنجی از شکل‌گیری بازار، ساختارهای انحصار چندجانبه، الزام‌های

از دیدگاه هابک، دموکراسی فی نفسه یک هدف نیست، بلکه وسیله و ابزار منفعت طلبانه‌ای برای کمک به تأمین عالی‌ترین هدف سیاسی یعنی آزادی است

در دنیای امروز نمی‌توان به صراحت از این ادعا دفاع کرد که بازارها سازوکارهای آزاد دارند و پاسخگوی انتخاب جمعی‌اند



نخستین نقد را رانلد همووی ایراد کرده است. به نظر وی تقسیم قدرتی که در قانون اساسی دو مجلسه پیشنهاد شده است یا امکان‌پذیر نیست و یا در صورت امکان، بعید است بتواند با آن قوت و قدرتی که مدنظر هایدک است از آزادی حفاظت کند. چنان که او بیان می‌دارد، چنین قانون اساسی‌ای هیچ‌گونه حمایت و حفاظت مکملی برای آزادی فراهم نمی‌آورد. بنابراین، هایدک علیرغم طرح پیچیده و ساخته و پرداخته‌ای که برای حکومت ارائه می‌دهد، در نهایت به همان محدودیت‌های اصلی خود در مورد کیفیات صوری قواعد رفتاری که نخست در بنیان آزادی به مثابه یگانه راه محفوظ ماندن از حکومت خودسرانه مطرح کرده بود، بازمی‌گردد. نکته‌ای که در مورد این نقد باید ذکر شود این است که تجربه تاریخی به هیچ‌وجه نشانگر آن نیست که مسائل قضایی و حقوقی‌ای که همووی به آنها اشاره دارد حل ناشدنی باشند. برعکس، هایدک با پذیرش اینکه دامنه آزادی فردی باید در معرفی و باز تعریف دائمی حقوقی و بازبینی قضایی باشد، در

پی آن است که قانون اساسی یا اساسنامه‌ای پی‌ریزی کند که در آن قدرت توسعه‌طلبانه حکومت مدرن مهار شده باشد. قانون اساسی‌ای که در آن تقسیم قدرت کاملاً واضح است و البته همیشه غیرقابل بحث و منازعه نیست، از آن نوعی که پیشنهاد دو مجلس به تصور درمی‌آورد، قانونی است که احتمال توسعه بی‌پایان دامنه فعالیتها و مداخلات دولت را، که در همه جوامع مدرن شاهدش هستیم، کمتر می‌کند. (Gray, 1984:85-86)

نقد دوم توسط جان گری ایراد شده است. به اعتقاد او، هیچ چارچوب یا شالوده نهادی تاکنون تمهید نشده یا حتی به تصور درنیامده است که بتواند بدون استثنا در کلیه موارد آزادی فردی را از همه دست‌اندازیهای ناموجه مصون بدارد. در پاسخ گری می‌توان گفت در عین اینکه پیشنهادهاى هایدک قادر نیست به طور کامل پاسخگوی همه چشم‌اندازهای آشوبهایی باشد که هر جامعه‌ای باید دوره به دوره با آن روبرو شود، اما دلیلی نیست که گمان بریم پاسخی بهتر از پاسخ او وجود دارد. (Ibid)

ارزیابی هایدک

در اینکه هایدک از کارکرد دموکراسی در جامعه پیشرفته صنعتی ناخشنود است تردیدی نیست؛ او آن را در شکل دادن اکثریتی سازمان یافته برای حمایت از برنامه‌ای خاص به نفع اقشاری خاص توصیف می‌کند - فرایندی که به گونه‌ای پارادوکسی نتایجی برخلاف اصول اخلاقی اکثریت به بار می‌آورد. هایدک تأکید می‌کند که سیاستمداران دموکراتی که سعی دارند

با در نظر گرفتن توسل و تأکید هایدک بر مسئله آزادی و پشتیبانی راست نو از آن، تناقض میان اصول نظری و عملی را بهتر نشان می‌دهد. هایدک بر مفهوم به شدت محدود و بحث‌انگیزی از آزادی تأکید می‌کند. با تلقی مسائل توزیعی به مثابه مواردی که فی‌نفسه با حاکمیت قانون در تقابل اند، نابرابریهای اقتصادی، اجتماعی و نژادی از حوزه تحلیل و بررسی مسائل سیاسی خارج می‌شوند و این در شرایطی است که این نابرابریها، محور برداشتی کلی در مورد ماهیت آزادی در جامعه جدید محسوب می‌شود. علاوه بر این، گرچه تفاوت میان قانون و قانون‌گذاری از بسیاری جهات حائز اهمیت است، اما این تفاوت از دیدگاه هایدک کمی مشکوک به نظر می‌رسد، زیرا در خدمت حذف برخی مسائل مهم از عرصه سیاست قرار می‌گیرد، و با آن مسائل به گونه‌ای برخورد می‌کند که گویی موضوع مناسب عمل سیاسی قلمداد نمی‌شوند. این کوشش به منظور کنار گذاشتن مجموعه‌ای از مسائل از عرصه ملاحظات دموکراتیک - حتی اگر موفقیت‌آمیز

باشد - میدان بحث و نظارت دموکراتیک را محدود می‌کند. به علاوه، در دنیایی که شواهد جدی مبنی بر نابرابری فزاینده طبقاتی، فرهنگی، جنسی و منطقه‌ای وجود دارد، به سختی می‌توان درک کرد که آزادی - آزادی پیشبرد سلیقه، دیدگاهها، قابلیتها و مقاصد شخصی - چگونه می‌تواند تحقق یابد، چنانچه شرایطی گسترده‌تر از آنچه که تحلیل هایدک مجاز می‌دارد ملحوظ نکنیم. در اینجا است که مارکسیستها و جریانات جدیدتر از آنها یعنی طرفداران مکتب اصالت زن (فمینیستها) قوی‌ترین انتقادات خود را متوجه آموزه‌های لیبرالی هایدک کرده‌اند: به اعتقاد اینان برخورداری از آزادی صرفاً برخورداری از تساوی در مقابل قانون نیست، بلکه به معنای برخورداری از توانایی لازم برای پیگیری رشته فعالیت‌های متنوع نیز هست. این دیدگاه فمینیستها از آن رو است که هایدک تنها یک نوع از برابری را می‌پسندد و آن هم برابری در برابر قانون است. (ناگفته نماند که هایدک نه تنها با برابری اقتصادی مخالف است، شگفت‌تر اینکه با عدالت اجتماعی هم مخالفت می‌ورزد. اما نه بدان معنا که او طرفدار بی‌عدالتی اجتماعی یا سایر انواع بی‌عدالتی است. به گفته هایدک، بی‌عدالتی نقض تعهد توسط فرد است؛ نقض قاعده رفتاری عادلانه. به نظر وی، در جامعه‌ای آزاد و در اقتصاد بازار، مسئله بی‌عدالتی اجتماعی نمی‌تواند به وقوع بپیوندد، زیرا بی‌عدالتی اجتماعی به معنای توزیع ناعادلانه ثروت است). (Gamble, 1996: 201-205)

علاوه بر نقد مذکور، دو نوع نقد دیگر بر اساسنامه آزادی و یا به عبارت دقیق‌تر بر قانون اساسی دو مجلسه هایدک وارد است:

با تلقی مسائل توزیعی به مثابه مواردی که فی‌نفسه با حاکمیت قانون در تقابل اند، نابرابریهای اقتصادی، اجتماعی و نژادی از حوزه تحلیل و بررسی مسائل سیاسی خارج می‌شوند و این در شرایطی است که این نابرابریها، محور برداشتی کلی در مورد ماهیت آزادی در جامعه جدید محسوب می‌شود



حکومت را در دست بگیرند و دولتی تشکیل دهند راهی جز این ندارند که به این گروهها رشوه بدهند - که این خود منجر به حاکمیتی می‌شود که بنام و جان استوارت میل آن را حاکمیت منافع شوم خوانده‌اند. در اینجا، هایک سیاستمداران را مسئول وضع موجود نمی‌داند، بلکه ساختار خود دموکراسی را مستعد وقوع چنین وضعیتی می‌بیند. وی راه حل این معضل را بازگشت به تفوق قواعد رفتاری یا حکومت قانون می‌داند و برای نیل به این هدف، همان‌گونه که دیدیم، اصلاحی رادیکال و بنیانی را در قانون اساسی دموکراتیک پیشنهاد می‌کند. (Kukathas, 1989:50-51)

در هر حال، متفکری نظیر هایک به همراه سمت‌گیری جنبش راست نو در راستای سیاستهای وی، کمک ارزنده‌ای به مباحث مربوط به حکومت دموکراتیک کرده است. هیچگاه نمی‌توان نقش او را در نقد نظامهای توتالیتر در بحبوحه جنگ جهانی دوم منکر شد، مسئله‌ای که جهانیان تازه بعد از وقایع سالهای ۱۹۸۹-۱۹۹۱ بدان پی‌بردند. شایان ذکر است که نفرت او از این نظامها به اندازه‌ای بود که حتی سوسیالیسم را هم مردود می‌شمرد و نازیسم و استالینیسیم را گونه‌های راست و چپ آن قلمداد می‌کرد. تلاشهای متفکرانی چون هایک در مبارزه با توتالیتریسم باعث شده است امروز بار دیگر رابطه دولت و جامعه مدنی با مردم تحت سلطه به یک مسئله مهم سیاسی تبدیل شود.

هایک متفکری است که دغدغه اساسی وی آزادی فردی است و بیم آن را دارد که مبدا نظامهای نوین سیاسی با نام دموکراسی در دام نظامهای توتالیتر گرفتار شوند، چرا که امروزه هیچ کشوری نیست که پرچم دموکراسی را بر فراز مرزهای سیاسی خود برنیزراشته باشد. پس امروز شک چندانی در مورد مقبولیت دموکراسی نیست و تنها صحبت از اشکال کارآمدتر دموکراسی است که باید مورد توجه قرار گیرد و اینکه جلو تخطی دولتهایی که به نام دموکراسی دست به اقدامات غیر بشردوستانه می‌زنند گرفته شود. در همین راستا، هایک برای جلوگیری از دموکراسی نامحدود، دموکراسی محدود قانونی را در سایه حکومت قانونی پیشنهاد می‌دهد.

منابع:

- Barry, N.P., (1976) Hayek's Social and Economic Philosophy, London: MacMillan.
- Butler, E. (1983) Hayek: His Contribution to the Political and Economic thought of our Times, Houn show: Temple smith.
- Gamble, A. (1996) Hayek: Iron Cage of Liberty, Oxford: Polity Press with Basil Blackwell.
- Gray, J. (1984) Hayek: On Liberty, Oxford: Basil Blackwell.
- Hayek, F.A. (1981) The Principles of a Liberal Social Order, London: Routledge and Kegan Paul.
- Kukathas, C. (1989) Hayek and Modern Liberalism, oxford: clarendon.



- دموکراسی

- آنتونی آر بلاستر

- حسن مرتضوی

- انتشارات آشیان

- ۱۳۷۹، ۱۷۶ صفحه، ۳۰۰۰ نسخه،

۹۰۰ تومان

دموکراسی پیش از آنکه یک واقعیت باشد یک مفهوم است و لذا هیچ نوع معنای دقیق و مورد توافقی ندارد. دموکراسی معانی بسیار متفاوت و مفاهیم ضمنی متعددی در تاریخ طولانی خود دارد و امروزه در بستر نظامهای اجتماعی و اقتصادی گوناگون به گونه‌های متفاوت درک می‌شود.

و به همین دلیل به سهولت می‌تواند مورد سوء استفاده سیاستمداران در راستای منافع غیر مشروع آنها قرار گیرد. با این حال دموکراسی یکی از پایدارترین ایده‌ها در سیاست امروز جهان است و در قرن ما به یکی از موضوعات بنیادی در علم سیاست تبدیل شده و احتمالاً همیشه موضوعی اصلی و بحث‌انگیز خواهد بود. و مفهوم انتقادی نیز خواهد داشت.

از نظر آر بلاستر، دموکراسی مانند آزادی در حقیقت اصطلاحی است با رشته‌ای یگانه از معنا که در تمام کاربردها و تفسیرهای متنوعی که از این واژه می‌شود، نهفته است. این هسته معنایی، ضرورتاً چنان عام و نامشخص است که چنین تنوعی را ممکن می‌سازد، اما آن چنان نامشخص نیست که اجازه دهد هر معنای دلخواهی به این واژه نسبت داده شود. در ریشه تمام تعاریف دموکراسی، هر چند هم نامشخص، ایده قدرت جمعی و اقتدار متفکر بر مردم نهفته است. در این کتاب آنتونی آر بلاستر می‌کوشد با توجه به ذات مبهم دموکراسی، تعریف جامعی از آن را ارائه دهد.

محمدعلی مهدوی نیا